

به نام خدا

درس دهم (دریادلان صفشکن)

جواد صدی پور (دی ۱۳۹۵)

* تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیه اروند رود جاری می گردد: این گونه به نظر می رسد، سرنوشت، رودی در جنوب غربی ایران (بین ایران و عراق)

* تاریخ، مشیت باری تعالی است: تاریخ، اراده و خواست پروردگار بلندمرتبه است.

* به قلب دشمن، بتازند: به مرکز سپاه دشمن، حمله کنند.

* گذشته خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند: گذشته خود را مانند یک قاضی، با دقت بررسی می کنند.

* حق الناس : حق مردم؛ چیزی که انسان ها در قبال یکدیگر وظیفه دارند انجام دهند و پروردگار از آن چشم پوشی نمی کند.

* سربازی است در خدمت ولیّ امر: جانشین پیامبر (ولایت فقیه و رهبر جامعه اسلامی)

* تو گویی اشیا، گنجینه هایی از رازهای شگفت خَلقت هستند

مشبه به

مشبه

* بدر = جنگ مسلمانان با مشرکان در سال دوم هجرت

* حنین = جنگ مسلمانان با کافران پس از فتح مکه

* عاشورا = روز دهم (محرم سال ۶۱) شهادت امام حسین (ع)

* **سوله:** ساختمان‌های فلزی با محوطه بسیار بزرگ که بیشتر به عنوان انبار، کارگاه و یا سالن ورزشی استفاده می‌شود.

* **سَرمدار:** در قدیم به مرشدان ورزش باستانی اطلاق می‌شد. اما امروزه بیشتر به معنای سردسته و پیشرو به کار می‌رود.

* **خُور (خُور):** زمین پست، شاخه‌ای از دریا

* **دعای فَرَج:** دعای فَرَج امام زمان در اصل، دعایی است که این‌گونه آغاز می‌شود: «الهی، عَظْمُ البَلا ...»
دعایی که امروزه به عنوان دعای فَرَج رایج شده در اصل دعای عام است نه دعای خاص (اللّٰهُمَّ كُنْ لِي وَاكِيك ...)

* **جزرومَدَّ آب:** پایین و بالا آمدن آب

* در زیر آن **آتش** شدید بولدوزرچی جهاد، خاکریز می‌زند. بر **کوهی از آتش** نشسته است و **کوهی** از خاک را جابه‌جا می‌کند.

استعاره از بمباران **استعاره** از بولدوزر **استعاره** از مقدار زیاد

* حسرت نبرم به خوابِ آن مرداب (**آرایه تشخیص**) کارام، درونِ دشتِ شب (**تشبیه**) خفته است

* مردمان از شیخ **استدعای** مجلس کردند. **اجابت کرد.** **مقریان**، قرآن برخواندند.
تقاضا پذیرفت قرائت‌کنندگان (کسانی که قرآن را تلاوت می‌کنند)

* به خون گر کشی خاک^۱ من، دشمن^۲ من بجوشد گل اندر گل^۳ از گلشن^۴ من
۱- مجازاً کشور، ۲- منادا (ای دشمن من)، ۳- گل های فراوان (**استعاره** از جوانان شهادت طلب)، ۴- **استعاره**
از میهن

* تنم گر بسوزی، ^۱ به تیرم^۲ بدوزی جدا سازی ای خصم، سر از تن^۳ من
۱- حذف به قرینه لفظی (اگر)، ۲- ضمیر در نقش مفعولی، ۳- **کنایه** از شکستن

* کجا می توانی^۱، ز قلبم رُبایی^۲ تو^۳ عشق میان من و میهن^۴ من؟
۱- به هیچ وجه نمی توانی (استفهام انکاری)، ۲- بر بایی و بدزدی، ۳- نهاد، ۴- گروه مفعولی
** بیت دوم و سوم «موقوف المعانی» هستند؛ یعنی معنی آنها با یکدیگر کامل می شود.

* من ایرانی^۱ ام، آرمان^۲ م شهادت^۳ تجلی^۴ هستی است، جان کندن^۵ من
۱- مُسند، ۲- هدف، ۳- فعل: «است» به قرینه حذف شده، ۴- روشنی، ۵- کنایه از شهادت

* مپندار کاین^۱ شعله^۲ افسرده گردد که بعد از من افروزد^۳ از مدفن^۴ من
۱- که این، ۲- **استعاره** از عشق و ایمان، ۳- افروخته می شود، ۴- آرامگاه

* نه تسلیم و سازش، نه تکریم^۱ و خواهش بتازد به نیرنگ تو توسن^۲ من
۱- بزرگداشت، ۲- اسب سرکش (استعاره از اراده و همت)
* کنون، رود خلق^۱ است دریای جوشان^۲ همه، خوشه خشم^۳ شد خرمن^۴ من

۱- **اضافه تشبیهی**، ۲- **تشبیه**، ۳- **اضافه تشبیهی**، ۴- **استعاره از وجود**

** در هر دو مصراع، تشبیهات تو در تو (تشبیه در تشبیه) وجود دارد.

*من آزاده از خاکِ آزادگانم گلِ صبر (اضافه تشبیهی) می‌پرورد، دامن من (شیوه بلاغی است)
شکل اصلی: دامن من، گل صبر، می‌پرورد

*جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغِ ستم، گردنِ من

تشبیه **بزنی** **تشبیه**

***تقریظ:** نوشتن یادداشتی ستایش‌آمیز درباره یک کتاب

***بناتُ الخُمینی:** دختران خمینی

***تابوتِ مرا** جایِ بلندی بگذارید تا بادِ بَرَدِ سَوی وطن، بوی تنم را (**شیوه بلاغی**)

*یکی تیر الماس پیکان^۱ چو آب نهاده بر او^۲ چارپَر عقاب^۳

۱- تیری که نوک آن مانند الماس تیز و بُرنده باشد، ۲- = آن (تشخیص ندارد)، ۳- برای اینکه تیر در مسیر مستقیم حرکت کند، چهار پر عقاب به آن می‌بسته‌اند.

* به شَسْت^۱ اندر آورده تیر خدنگ^۲

۱- وسیله‌ای فلزی که روی انگشت شست قرار می‌گرفته، ۲- درختی با چوب محکم و مقاوم
* با ددان آن به که کم‌گیری ستیز: بهتر است با حیوانات وحشی (فرومایگان) کمتر درگیر شوی (نباید با آنها بجنگی)

* هر که با پولاد بازو^۱ پنجه کرد^۲ ساعد^۳ مسکین^۴ خود را رنجه کرد^۵

۱- قدرتمند، ۲- جنگید، ۳- از مُج دست تا آرنج (مجازاً تمام بدن)، ۴- بدبخت، ۵- به زحمت انداخت

* باش تا دستش ببندد^۱ روزگار پس به کام دوستان^۲، مغزش بر آر^۳

۱- او را ناتوان سازد (کنایه)، ۲- مطابق میلِ دوستان، ۳- **کنایه** از نابود کردن

به نام خدا

جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

درس سیزدهم (گرد آفرید)

* چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم
= گرد آفرید = هجیر؛ فرمانده سپیددژ

* زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار
مانند پهلوان

* که شد لاله رنگش به کردار قیر = که چهره لاله گون او مانند قیر شد (سیاه رنگ شد)

* کمر بر میان، باد پایی به زیر: (در حالی که) کمر بند بر کمر بسته بود و بر اسبی چابک، سوار بود.

* چو رعد خروشان، یکی ویله کرد: مانند رعد خروشنده، فریادی کشید.

* چو سهراب شیراوژن (شیرافکن) او با بدید بخندید و لب را به دندان گزید = تعجب کرد. کنایه است.

* کمان را به زه کرد و بگشاد بر بُد مرغ را پیش تیرش، گذر
چله کمان را بست (کنایه از آماده کردن کمان برای تیراندازی) و بدنش را در حالتی مناسب قرار داد. (حتی) پرنده نمی توانست از تیر او بگریزد.

* عنان و سنان را پُر از تاب کرد: افسار را به حرکت و چرخش درآورد و سرنیزه را به این سو و آن سو حرکت می داد (برای تضعیف روحیه دشمن).

* بر آسفت^۱ سهراب و شد چون پلنگ^۲ چو بدخواه^۳ او چاره گر^۴ بُد^۵ به جنگ

۱- عصبانی شد، ۲- طرف دوم تشبیه، ۳- دشمن، ۴- مسلط، ۵- بود

* به آورد با او بسنده نبود
جنگ
بپیچید از او روی و برگاشت زود
برگشت

* سپهدا^۱ عنان^۲ ازدها^۳ را سپرد
به خشم از جهان، روشنایی ببرد^۴

۱- سردار لشکر (سهراب)، ۲- استعاره از اسب، ۳- کنایه از رها کردن افسار برای تاخت و تاز، ۴- آنقدر خشمگین بود که جهان را تیره و تار کرد (به علت تاخت و تاز) و گرد و خاک به راه انداختن

* بدانست کاویخت^۱ گردآفرید^۲ مر^۳ آن را جز از چاره^۴، درمان ندید
۱- گرفتار شد، ۲- نشانه مفعولی - برای تأکید، ۳- نیرنگ

* بدین سان به ابر اندر آورد، گرد: این گونه گرد و خاک (میدان جنگ) را تا آسمان رساند (کنایه از شدت نبرد)

* عنان را بپیچید گردآفرید: مسیرش را تغییر داد.

* سمند سرافراز بر دژ کشید: اسب سربلند را به سمت قلعه هدایت کرد.

* نباشی بس ایمن به بازوی خویش
خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
* * * نباید به زور بازوی خودت مطمئن باشی. گاو نادان به علت چاقی و فربهی، کشته می شود (تو این گونه نباش)

* از این خطه نغز پدram پاک: سرزمین نیک و آراسته

به نام خدا

درس چهاردهم

جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

* بود بقالی و وی را طوطی‌ای: بقالی وجود داشت که دارای یک طوطی بود (نوع «را» فعالیت است و دلالت دارد بر دارندگی)

* نکته گفتی با همه سوداگران: با همه مشتریان سخن می‌گفت (سوداگر در اصل به معنی تاجر است اما در اینجا به معنی مشتری)

* ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میخ

(=ابر)

* ابراز حسرت می‌کرد و می‌گفت افسوس که خورشید نعمت (تشبیهی) من، پشت ابر پنهان شد.

استعاره از طوطی

* می‌نمود آن مرغ را هرگون «شگفت» تا که باشد کاندرا آید او به «گفت» (**جناس ناهمسان یا ناقص**)
پرنده

برای طوطی کارهای شگفت‌انگیز می‌کرد (ادا و شکلک در می‌آورد) به این امید که او سخن بگوید.

* جولقی‌ای سربرهنه می‌گذشت با سر بی مو چو پشتِ طاس و طشت

درویشی سربرهنه (بدون عمامه و کلاه) عبور می‌کرد که سرش مانند پشتِ کاسه و طشت، صاف و بی‌مو بود.

* طوطی اندر گفت آمد در زمان، طوطی بی‌درنگ به سخن گفتن پرداخت.



* از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را (دلق: لباس درویشی)

از مقایسه‌ای که طوطی انجام داد، مردم به خنده افتادند زیرا طوطی، آن درویش را مشابه خود، در نظر گرفته بود.

* کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نبشتن «شیر» و «شیر» (جناس همسان یا تام)
کار انسان‌های پاک را نباید با کار خودت مقایسه کنی، اگرچه املای شیر درنده و شیر خوردنی مانند هم است.

* کم کسی ز ابدال حق آگاه شد: کرکسی می‌داند که مردانِ حق چه کسانی هستند.

* هر دو گون زنبور خوردند از محل: دو نوع زنبور (یکی معمولی و دیگری زنبور عسل) از یکجا غذا می‌خورند.

* لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل: اما یکی از آنها غذا را به نیش تبدیل می‌کند ولی دیگری به عسل.

* صد هزاران این چنین آشباه بین: موارد فراوان زیادی وجود دارند که شبیه به هم هستند (ولی یکی نیستند)

* چون بسی ایللیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

چون شیطان‌های بسیاری هستند که شکل انسان دارند، بنابراین با هر کسی نباید دست دوستی بدهیم (باید ظاهربین باشیم).

* «کلُّ اَنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیهِ»: از کوزه همان برون تراود که در اوست (ضرب‌المثل و کنایه)

به نام خدا

درس شانزدهم

جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

* شرّ به سبب خُبثِ طینت، آن را نپذیرفت: بدذاتی، پلیدی باطن

* حالی^۱ آن لعل آبدار^۲ گشاد پیش آن ریگ آبدار^۳ نهاد

۱- بی درنگ، ۲- سنگ گران بهای درخشان، ۳- سنگ دارای آب (استعاره از شر که آب به همراه داشت)، آبدار در این مصراع و آبدار در مصراع اول: جناس تام

* آتشم را بکش به لختی آب: آتش تشنگی ام را با مقداری آب، خاموش کن (آتش: استعاره)

* پیش آن «خاک تشنه» رفت چو باد: خاک تشنه استعاره از خیر مانند باد: تشبیه

* در چراغ دو چشم^۱ او زد تیغ نامدش^۲ کشتن^۳ چراغ^۴، دریغ

۱- چشم به چراغ تشبیه شده، ۲- جهش ضمیر، ۳- خاموش کردن؛ کاربرد عادی بوده! تشخیص محسوب نمی شود. ۴- استعاره از چشم

* بر اثر ناله رفت: به دنبال، در پی

* موجب شفای صرعیان: باعث درمان بیماری صرع (=عَش)

* از خوان تو بسی خوردم: از سفره تو، بسیار خوردم (=از لطف و اکرام تو بهره مند شوم)

* وانچه دارم ز گوسفند و شتر دَهَمَت^۱ تا ز مایه گردی پُر^۲

۱- به تو (متمم)، ۲- تا پُر مایه و سرمایه دار شوی

*عاقبت خیر باد، چون نامت: همان گونه که نامت خیر است امیدوارم عاقبت این کار (درمان) همراه با خیر باشد.

*در تنش جُست و یافت آن دو گُهر تعبیه کرده در میان کمر (چوپان) بدن او را بررسی و تفتیش کرد و آن دو گوهر را یافت که در میان کمر بند، جاسازی کرده بود.

*آمد آورد پیش خیر، فراز گفت گوهر به گوهر آمد باز * چوپان، گوهر(ها) را نزد خیر آورد گوهر (سنگ قیمتی) به کسی که گوهر (استعاره از خیر) است، بازگشت.

*مردی بر درازگوش^۱ نشسته بود و بُزی را رشته^۲ در گردن کرده و جلاجل^۳ در گردن او محکم بسته
۱- ألاغ، ۲- طناب، ۳- زنگوله‌های کوچک

*طُرفه مردمانند: مردم عجیبی هستند.

* طرّار، جامه و دستار برگرفت: دزد، لباس و سر بند (عمّامه) را برداشت (سرقت کرد).

*تو^۱ را جنوب نامیدم / ای که ردای^۲ حسین (ع) را بر دوش / و خورشید کربلا را در برداری
۱- منطقه جنوب لبنان، ۲- بالاپوش

*ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی^۱ / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین^۲ / پیوند خورده ای
۱- انتخاب کرده ای، ۲- بلندترین آسمان

*ای سرزمینی کز خاکت / خوشه های گندم می روید / و پیامبران بر می خیزند (کنایه است از مقدس بودن)

* ای کشتی های صیادی^۱ که مقاومت پیشه کرده اید / ای ماهی^۲ دریا که مقاومت پیشه کرده ای^۳
۱- تشخیص، ۲- تشخیص، ۳- تکرار

*ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران (روزگاران به «دفتر» تشبیه شده و جنوب لبنان به سبزه)

*ای مسافر دیرین بر روی خار^۱ و درد / ای چون ستاره^۲، فروزان / ای چون شمشیر، درخشان
۱- استعاره از سختی، ۲- مشبه به (طرف دوم)

*تویی که گواهی تولد / و گل آزادی مان هدیه دادی (آزادی به «گل» مانند شده)

*دریا متنی نیلگون است / که علی (ع) آن را می نویسد.

*تاریخ^۱، روزی روستای کوچکی را / از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد / که «معرکه^۲» خوانده می شود.
۱- تشخیص، ۲- یکی از روستاهای جنوب لبنان

*در شهرهای مرگ^۱، که باران^۲ از باریدن بر آنها بیمناک است^۳.

۱- شهرهای سرشار از مرگ و نیستی، ۲- تشخیص، ۳- کنایه از شدت ترسناکی

*جز تو کسی نمانده است / که در زندگی ما نخل^۲ و عنب^۳ و تاکستان^۴ بکارد

۱- لبنان، ۲- درخت خرما، ۳- انگور، ۴- باغ انگور

*پس درهای امید (اضافه استعاری) و روشنایی را به روی ما بگشای

* ای سَرورِ باران‌ها و فصل‌ها (نمادِ پاکی و تازگی، نمادِ مراحلِ زندگی)

صاحب

* اسمی که لُگامی زَرّین داشت (افساری از جنس طلا یا به رنگِ طلا)

* **ناتانائیل:** در کتاب مقدس مسیحیان به معنای «خداداد» و «یزدان بخش» به کار رفته است (این واژه احتمالاً یک «مخاطب فرضی» است).

* نگاهمان را به خود معطوف کند: توجه ما را به خود جلب کند.

* ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می‌نگری: ای کاش هر پدیده‌ای را با دید عمیق، بررسی کنی (مثلاً مورچه از نظر ظاهری عظمت ندارد اما ...)

* بارِ بشر را به دوش گرفتن: **کنایه** از مشکلاتِ انسان را حل کردن. «بار» **استعاره** است.

* ناتانائیل، می‌توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی:

ای ناتانائیل، می‌توانی خدا را کاملاً از آن خود کنی (یا بر عکس خود را کاملاً به خدا وابسته کنی، مانند قطره‌ای که به دریا می‌ریزد)، اشاره به مسأله «وحدت وجود» از دیدگاه عرفانی

* تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو، گمان نکن که خداوند و خوشبختی، دو چیز جدا از هم هستند.

* سرچشمه همه دردسره‌های تو، گوناگونی چیزهایی است که دارای: اصلِ گرفتاری‌های تو، وابستگی‌های گوناگون تو به مادیات است.

* برای من «خواندن» اینکه شن ساحل‌ها نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کند: من معلومات و دانشم را از طریق «خواندن» به دست نمی‌آورم؛ مایلیم که مستقیماً آن را تجربه کنم.

* به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است:

از نظر من، شناختی ارزشمند است که مبتنی بر احساس باشد (انسان آن را حس کند)

*جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد» یادآور کدام شعر معروفِ سهراب سپهری است؟

قرابتِ معنایی دارد با: چشم‌ها را باید شست. جور دیگر باید دید.

*چند خَلَنگ^۱ خشک که گویی به دستِ باد^۲ رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند.

۱- نوعی خار بیابانی، غَلَفِ جارو، ۲- **تشخیص** (استعاره مکنیه)

*شب^۱ بی‌کران^۲ در مقابل این مخلوق^۳ کوچک قد عَلم می‌کرد^۴.

۱- **تشخیص**، ۲- بی‌انتهای، ۳- آفریده، ۴- **کنایه** از مقابله کردن و ایستادگی کردن در برابر چیزی